

موانع فهم معنای زندگی در مثنوی معنوی

عزیزالله مولوی وردنجانی^۱

چکیده

بحث معنای زندگی به معنای فراتر رفتن از زندگی تکراری معطوف به برآوردن غرایز، از مباحث بین رشته‌ای و رویش‌های فکری عصر مدرن است؛ که هم فیلسوفان و هم روان‌شناسان و روان‌پزشکان و پژوهشگران ادیان و فلسفه دین و فلسفه اخلاق نظریات مختلفی در مورد آن ارائه کرده‌اند. این‌که انسان چگونه می‌تواند زندگی کند و تعامل مناسبی با جهان هستی داشته باشد، مسئله‌ای است که قدر مشترک بین تمام این جریانات است. در پژوهش پیش رو با روش تحلیلی و توصیفی به جستجوی سؤالاتی نظیر این که «در منظر مولانا مهم‌ترین موانع فهم حیات چیست؟ و موانع معرفتی و غیر معرفتی هر کدام چه سهمی در این موضوع را نصیب خود کرده‌اند؟» پرداخته‌ایم و دریافتیم که مولوی با تصریح بر ارتباط فهم معناداری زندگی با وجود خدا، جاودانگی نفس و اخلاقی بودن نظام عالم، مبانی و پیش‌فرض‌های جهان‌شناختی و انسان‌شناختی و کلامی خویش ضمن اعتقاد به معنا داشتن زندگی، مسأله فهم معنای زندگی را دارای علل، موانع و ابعاد و آثار متعددی می‌داند و نهایتاً درمان‌هایی را برای مقابله با بحران پوچی، ناامیدی، تنهایی و از خود بیگانگی کسانی که کام آن‌ها از زندگی شیرین نیست، ارائه کرده و برای زندگی ایده‌آل انسان یک نوع طرح‌واره عینی و ملموس ترسیم می‌کند. تعصب و تصلب در یک عقیده، بدگمانی و خیال‌اندیشی از بارزترین موانع معرفتی و عدم پای‌بندی به دین و فراموشی ذکر و یاد خدا، ترک دعا کردن، خور و خواب افراطی و لقمه حرام، هم‌نشینی با تبه‌کاران و در پوستین خلق افتادن، اغراض سوء و رذیله دروغ‌گویی از مهم‌ترین رهن‌های غیر معرفتی در فهم معنای زندگی در اندیشه مولوی است که در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته‌اند.

واژگان کلیدی

موانع فهم، معنای زندگی، مولوی، مثنوی معنوی.

مقدمه

سازمان بهداشت جهانی در جدیدترین گزارش خود در سال ۲۰۱۱ تعداد افراد مبتلا به بیماری‌های روانی در سطح جهان را ۶۵۰ میلیون و افراد مبتلا به مشکلات روانی را بسیار بیشتر از این می‌داند. در یک بررسی و تحلیل متخصصانه با این مشکل مشخص می‌گردد که زندگی بی‌معنا یکی از مستعدترین بسترهای استرس و افسردگی است. معنای زندگی امروزه بحث‌برانگیزترین مفاهیم در فلسفه، دین و روانشناسی بوده که متفکران مختلف با رویکردهای متنوع به بحث و تفکر در مورد آن پرداخته‌اند. با وجود تلاش‌های گسترده در این قلمرو هنوز سوالات زیادی وجود دارد. نظیر این‌که ماهیت معناداری زندگی چیست؟ چه مؤلفه‌هایی در معنا بخش کردن زندگی مؤثرند؟ چه چالش‌هایی معناداری زندگی را مخدوش می‌کنند؟ و مهم‌ترین آثار معنادار بودن زندگی کدامند؟ مولوی از جمله اندیشمندانی است که همواره در ضمن سخنان و اندیشه‌های خویش توجه وافری به این موضوع داشته است و با نگاه روان‌شناسانه خویش سعی کرده مطالب خود را به گونه‌ای صورت‌بندی کند که به مهم‌ترین پرسش‌ها در این قلمرو پاسخ دهد تا در سایه آن اختلالات روانی را از ساحت انسان بزدايد. مولوی ابتدا در مورد فهم معنای زندگی عوامل و موانع و آثاری را برمی‌شمرد که به صورت پراکنده و در قالب حکایت و قصه آنان را بیان کرده‌است، در این اثر سعی شده موارد مذکور به صورت منطقی تقسیم‌بندی شود. در آثار مولوی خدا سرچشمه معنا و جاعل معنای زندگی است عنصر عشق به خدا زندگی را سرشار از معنا و رضایت‌مندی خواهد کرد و هرگونه نشاط بدون شور عشق الاهی کاذب است. در طرح‌واره‌ای توحیدی که مولوی برای درک معنای حقیقی زندگی ترسیم می‌کند معنای زندگی موضوع مرکبی است که باید به مسائل جزئی‌تر تبدیل شود و گرنه در حل این معما طرفی نخواهیم بست. معمای معنای زندگی را باید به مسائل جزئی‌تر تبدیل کرد تا هم در مقام تعلیم و آموزش، مؤثر بیفتد و هم در مقام عمل مهارت عینی و متمایزی به طالبان ارائه دهیم؛ لذا در این مقاله کوشیده‌ایم با تأمل در مثنوی موانع رسیدن به فهم معنای زندگی را به دو دسته؛ موانع معرفتی و موانع غیر معرفتی تبدیل کنیم و از هر کدام موارد و مصادیقی را از آثار مولوی برشمریم:

۱. موانع معرفتی

۱.۱. بدگمانی و خیال‌اندیشی

در نظام معرفت‌شناختی مولانا، تا وقتی انسان مغلوب اوهام خود باشد نمی‌توان با ترتیب دادن حجت‌های منطقی - هرچند که متقن باشند- از وی خیال‌زدایی کرد. مثلاً اگر انسان با خیال منفی به کسی بنگرد، او را یکسره کژ و نامطلوب می‌بیند به گونه‌ای که همه‌ی رفتارهایش زشت و عیب‌ناک است؛ اما اگر با خیال مثبت به او بنگرد حتی زشتی‌ها و معایب او را نیز زیبا و باکمال می‌بیند. (زمانی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۶۲۹)

نشود او راست را با صد نشان

گفت هر مردی که باشد بد گمان

هر درونی که خیال‌اندیش شد
چون سخن در وی رود علت شود

چون دلیل آری خیالش بیش شد
تیغ قاضی دزد را آلت شود

(مولوی، ۱۳۶۹: ۲۹۷)

۱.۲. وسواس‌های فکری

در باور مولوی شبهات و اوهام و تخیلات و افکار پریشان نیز جزء عواملی هستند که در صورتی که درمان و تنظیم نشوند موجب ویرانی نظام فکری انسان و در نهایت گمراهی خواهند شد.

گر نخواهی در تردد هوش جان
تا کنی فهم آن معماهاش را

کم فشار این پنبه را در گوش جان
تا کنی ادراک رمز فاش را

پس محل وحی گردد گوش جان
وحی چه بود؟ گفتن از حس نهان

(مولوی، ۱۳۶۹: ۷۲)

۱.۳. تعصب و تصلب در یک عقیده

در نگرش‌های معرفت‌شناسانه مولانا پیش‌داوری‌های ناروا و جزم‌اندیشی، انسان را از درک حقیقت و معنای زندگی محروم می‌کند؛ تا انسان پیش‌فرض‌ها و جهت‌گیری‌های قبلی خود را در یک موضوع کنار نگذارد، توان درک حقیقت اصیل را پیدا نمی‌کند. در دفتر اول مثنوی می‌فرماید: اگر ابوجهل حقیقت نورانی و الاهی پیامبر را نمی‌دید به خاطر نگرش حسودانه و متعصبانه‌ای بود که به فرهنگ جاهلیت داشت:

دید احمد را ابوجهل و بگفت
گفت من آیینم مصقول دست

زشت نقشی کز بنی‌هاشم شکفت
ترک و هندو در من آن بیند که هست

(همان: ۱۱۱)

۲. عوامل غیر معرفتی

۲.۱. عدم پای‌بندی به دین

امروزه بسیاری از متخصصان دریافته‌اند که دین در درمان بسیاری از نقص‌های معرفتی و غیر معرفتی مؤثر است و دین‌درمانی یکی از شاخه‌های درمان بیماری‌های روانی شناخته شده است. تکیه بر دستورهای مذهبی و استمداد از قرآن کریم در تسکین و درمان مشکلات روانی از شیوه‌هایی است که اثربخشی آن از دیرباز به تجربه اثبات شده است و آزمون‌های مختلف تجربی نیز بر نقش مؤثر تفکر دینی در زندگی انسان‌ها صحنه می‌گذارد.

عارف اصلی چون مولانا، روان‌شناسی دین‌مدارانه و تفکر دینی خود را در جای جای مثنوی ارائه داده و از این طریق فطرت انسان را به سوی کمال رهنمون ساخته است. او با اصالت بخشیدن به روان و روح، معتقد است روح بشری باید به حق و محور هستی نزدیک شود تا جایی که هم‌جوار او شود و نه تنها از فیض او دریافت بلکه خلایق را نیز سیراب کند؛ او با پس‌زمینه‌ی فکری عارفانه و با بهره‌مندی از تفکر دینی همراه با

تجربیات روان‌شناسانه، اتصال به دریای بی‌کران الهی را عامل تقویت قوای فکری و روحی و مانع تسلیم پذیری انسان در برابر عوامل تضعیف‌کننده و شکننده معرفی می‌کند:

لیک گر باشد طیبیش نور حق نیست از پیری و تب نقصان و دق

(همان: ۷۷۸)

درحقیقت دین‌داری جزء لاینفک معرفت معنای زندگی در مثنوی به شمار می‌رود و مولانا با آن چنان تسلط و مهارتی، اندیشه‌های ناب دین‌مدارانه را به مخاطب القا می‌کند و تفکرات مذهبی را در اعماق دل و جان او رسوخ می‌دهد که خواننده با اطمینان و اعتماد از آن بهره می‌جوید و با دریافت آن گویی به آرامشی ژرف دست می‌یابد. در واقع این خود مولاناست که طیب قلب‌هاست و می‌کوشد تا بیماران رنجور از دردهای اخلاقی، رذایل نفسانی و بیماری‌های روحی را درمان کند و نور حق را بر اعماق تاریک دل و جان آنان بتاباند و دل‌های ایشان را تجلی‌گاه نور معرفت و حقیقت کند. از مصادیق بی‌دینی که در معرفت‌های انسان اثر می‌گذارد عبارتند از:

۲.۲. فراموشی ذکر و یاد خدا

یکی از بهترین روش‌های درمان بیماری‌های روحی، ذکر و یاد خداست؛ زیرا ذکر قلب‌ها را جلا می‌بخشد، ترس‌ها و نگرانی‌ها را می‌زداید و احساس امنیت درونی را در فرد به وجود می‌آورد:

اُذْکُرُو الله شاه ما دستور داد اندر آتش دید ما را نور داد

(همان: ۲۵۵)

به عبارت دیگر، ذکر و یاد خداوند، ترس را به امنیت، دشمنی را به محبت و اضطراب را به آرامش تبدیل می‌کند:

گفتنی است به اعتقاد روان‌شناسان حتی کسانی که زمینه‌هایی برای ابتلا به بیماری‌های روانی دارند، با این روش می‌توانند خود را از آسیب‌های محیطی حفظ کنند. (فردوسی و قاسم‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۸)

با آگاهی کامل از تأثیر شگرف ذکر و یاد خدا در درمان اختلالات روحی و روانی، ذکر حق را عامل نجات شخص از افکار باطل و وسوس‌های فکری ناشی از امراض و اختلالات روحی می‌داند و می‌گوید:

آب ذکر حق و زنبور این زمان هست یاد آن فلانه و آن فلان
دم بخور در آب ذکر و صبر کن تا رهی از فکر و وسواس کهن

(مولوی، ۱۳۶۹: ۵۸۲)

۲.۳. فراموشی قرائت قرآن

مولوی می‌گوید قرآن کریم به سبب این که شفاست، روان آدمی را از مرض‌ها و انحرافات پاک و فضایل

را در صفحه‌ی دل جایگزین می‌کند و به سبب رحمت بودنش، صحت و استقامت را بدان باز می‌گرداند. پس قرآن برای انسان هم شفا و هم رحمت محسوب می‌گردد. مولانا با آگاهی کامل، طریق ویژه‌ی روان‌درمانی که امروزه با آزمایش‌های مختلف روان‌شناختی، صحت و تأثیر آن به اثبات رسیده است، را آغاز کرده است: او می‌گوید:

چون که در قرآن حق بگریختی	با روان انبیا آمیختی
هست قرآن حال‌های انبیا	ماهیان بحر پاک کبریا
ور بخوانی و نه‌ای قرآن پذیر	انبیا و اولیا را دیده گیر
مرغ کو اندر قفص زندانی است	می‌نجوید رستن از نادانی است
روح‌هایی کز قفص‌ها رسته‌اند	انبیای رهبر شایسته‌اند
از برون آوازشان آید ز دین	که ره رستن تو را این است این

(همان: ۷۵)

مولانا علاوه بر این که در موارد متعدد از تأثیر ویژه‌ی مؤانست با قرآن در تصفیه‌ی دل و تزکیه‌ی روح و جان سخن گفته است، در جای جای مثنوی از آیات قرآن به طرق مختلف مانند درج، حل، اقتباس، تلمیح، تضمین، اشاره و تمثیل استفاده کرده است. میزان بهره‌گیری مولانا از آیات قرآن در مثنوی به حدی است که برخی آن را قرآن عجم نامیده‌اند. بدیهی است که این آیات در هر بار مطالعه‌ی مثنوی، تأثیر خود را در ذهن و ضمیر مخاطب ایجاد خواهد کرد و او را گام به گام به سوی رهایی از اندیشه‌های نابه‌هنجار و رسیدن به تعالی روحی و معنوی رهنمون خواهد شد.

۲.۴. ترک دعا کردن

مولوی معتقد است یکی از این قوانین دینی دعا کردن است که خداوند آن را به انسان آموخته و وسیله‌ای برای رفع نقایص او قرار داده است:

این دعا هم بخشش و تعلیم توست گرنه در گلخن گلستان از چه رست

(همان: ۲۸۶)

مولوی دعا را عنایت حضرت حق نسبت به بندگان و آموزش خداوند برای رفع مشکلات انسان‌ها می‌داند و معتقد است خداوند هم دعا کردن را به انسان‌ها می‌آموزد، هم توفیق دعا کردن را به آن‌ها می‌بخشد و در نهایت هم اوست که دعاها را مستجاب و خواسته‌های بندگان را اجابت می‌کند:

نیک بنگر اندرین ای محتجب! که دعا را بست حق بر اُسْتَجِب!

(همان: ۴۴۸)

مولانا تسکین دردها و برآورده شدن آرزوها را با دعا میسر می‌داند و می‌گوید:

تا نگرید کودک حلوا فروش بحر رحمت در نمی‌آید به جوش

ای برادر طفل، طفل چشم توست کام خود موقوف زاری دان درست

(همان: ۲۰۵)

شرط اجابت دعا این است که دعاکننده باید حقیقتاً و از اعماق درونش از خداوند بخواهد و گاهی عدم استجاب دعا بنده را زبان نهفته در آن بیان می‌کند:

شکر حق را کآن دعا مردود شد من زیان پنداشتم و آن سود شد
بس دعاها کآن زیان است و هلاک وز کرم می‌نشوند یزدان پاک

(همان: ۱۹۲)

۲.۵. ترک توبه کردن

مولانا توبه را راه نجات از عاقبت شوم جهالت و معصیت برشمرده است:

خوی بد در ذات تو اصلی نبود کز بد اصلی نباید جز جحود
آن بد عاریتی باشد که او آرد اقرار و شود او توبه جو
همچو آدم زلتش عاریه بود لاجرم اندر زمان توبه نمود
چون که اصلی بود جرم آن بلیس ره نبودش جانب توبه نفیس

(همان: ۷۱۱)

در نگرش مولوی تنها راه رهایی از احساس رنج‌آور گناه‌کاری که سبب ایجاد افکار ناخوشایند در فرد می‌شود و او را به سوی روان نژندی سوق می‌دهد، چیزی جز توبه و بازگشت به سوی خداوند نیست:

توبه کن مردانه سر آور به ره که فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالِ يَرَهُ

(همان: ۹۵۷)

در این صورت است که نفس خود را صیقل می‌دهد و با ظرفیت روانی بالاتر و عزمی راسخ‌تر، گام‌های مؤثرتری در جهت شناخت برمی‌دارد و خود را درمان می‌کند. داستان توبه‌ی نصوص از مصادیق درمان از طریق توبه است که مولانا آن را با بیانی زیبا به تصویر کشیده است.

۲.۶. خور و خواب افراطی

سؤال از معنای زندگی همواره برای همه اندیشمندان به نوعی مطرح بوده است؛ مثلاً فروید در قول به ضمیر ناخودآگاه روی همین مسأله تکیه می‌کند و ساحت ناآگاه انسان را اساس زندگی و پیدایش می‌شناسد. فیلسوفی مانند فوئر باخ که از شاگردان هگل است و در گروه چپ هگلی قرار می‌گیرد بر اهمیت غذا تکیه می‌کند و آن را منشأ امور معرفتی و اخلاقی می‌شناسد؛ زیرا غذا همواره تبدیل به خون می‌شود و خون در قلب و مغز و افکار و در یک کلمه تشکیل نفس مؤثر واقع می‌شود. او گفته است: «اگر می‌خواهید ملت را اصلاح کنید به جای سخن‌های پرشور بر ضد گناه، غذای بهتری به آن‌ها بدهید؛ زیرا آدمی همان چیزیست که می‌خورد». (بوخنسکی، ۱۳۷۹: ۱۴۷)

از برجستگی‌های نظام معرفت شناختی مولانا نیز این است که او برای جوع و روزه تأثیر معرفت‌افزایی و متقابلاً برای خور و خواب افراطی غیر ضرور و اصرار بر خوردن غذاهای چرب و شیرین و به تعبیری امروزی فست‌فودها و اقسام شیرینی‌جات و غذاهای بازاری و نوپدید و ... تبعات منفی شناختی قائل است. وی معتقد بود که «قوت جبریل از مطیخ نبود». از این رو خود نیز اندامی نحیف و استخوانی داشت. نقل است که روزی به حمام درآمد و به جسم لاغر خود نگاهی کرد و گفت: «در تمام عمر خود از کسی شرمسار نشدم مگر امروز که از این جسم خجالت می‌کشم. اما چه کنم که آسایش من در رنج اوست». (زرین کوب، ۱۳۷۷:۱۷۳)

او غذای اصلی انسان را حکمت و معرفت می‌داند که با اشتغال به خوردن ظاهری در تعارض است. (زمانی، ۱۳۸۲، ج اول، ۳۶) جامی می‌گوید: «مولانا در وصیت اصحاب فرموده است: أوصيكم بتقوى الله في السرّ و العلانية و بقلّة الطعام و قلّة المنام و قلّة الكلام و...» (جامی، ۱۳۷۰:۴۶۵). مرحوم صدوق در جامع‌الآخبار صفحه ۳۱۶ نیز در این زمینه روایتی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمودند: «قال الله تعالى: أتى وضعت خمسة أشياء في خمسة، والناس يطلبون في خمسة أخرى، فمتى يجدون؟ أتى وضعت العز في طاعتي و الناس يطلبون في أبواب السلاطين فمتى يجدون؟ وأتى وضعت العلم والحكمة في الجوع و الناس يطلبون في الشبع فمتى يجدون؟ و أتى وضعت الراحة في الآخرة، و الناس يطلبون في الدنيا. فمتى يجدون؟ و أتى وضعت الغنى في الفئاعة، والناس يطلبون في المال فمتى يجدون؟ و أتى وضعت رضى في مخالفة الهوى و الناس يطلبون في موافقة الهوى فمتى يجدون؟ خداوند متعال می‌فرماید: پنج چیز را در گرو پنج چیز دیگر قرار دادم و مردم در پنج جای دیگر دنبال آن می‌گردند. پس چگونه آن را می‌یابند؟ همانا عزت و بزرگواری را در اطاعت از خود قرار دادم و مردم آن را در نزد سلاطین و قدرت‌ها طلب می‌کنند، پس چگونه آن را می‌یابند؟ و همانا علم، حکمت و اندیشه را در گرسنگی و کم-خوری قرار دادم و مردم با شکم پر آن را طلب می‌کنند، پس چگونه آن را می‌یابند؟ و همانا آسایش و آرامش ابدی را در آخرت قرار دادم و مردم در دنیا آن را طلب می‌کنند، پس چگونه آن را می‌یابند؟ و همانا ثروتمندی را در گرو قناعت قرار دادم و مردم آن را در جمع‌آوری مال طلب می‌کنند، پس چگونه آن را می‌یابند؟ همانا رضای خود را در مخالفت با تمایلات نفسانی قرار دادم و مردم رضای مرا در موافقت با هوی و هوس طلب می‌کنند، پس چگونه آن را می‌یابند؟» بنابراین مولوی به صراحت در این موضوع کلیتی را بیان می‌کند که پرخوری، تحمیق آدمی را به دنبال دارد. نمونه‌هایی از توجه مولانا به این عامل:

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی	گوهر جان را نیابی فریبهی
دوش دیگر لون این می‌داد دست	لقمه‌ی چندی درآمد ره بیست
بهر لقمه گشته لقمانی گرو	وقت لقمانی است ای لقمه برو
از برای لقمه‌ی این خار خار	از کف لقمان برون آرید خار (مولوی: ۱۳۶۹:۹)

۲.۷. لقمه حلال حرام

باز از مهم‌ترین عوامل و موانع شناخت حقایق زندگی در اندیشه مولوی که در لسان روایات نیز به کرات بدان اشاره شده است، تأثیر ماهیت لقمه به اعتبار حلیت و حرمت آن در بینش‌ها و نگرش‌های آدمی است و در ابیات متعددی در آثار خود بدان‌ها توجه داده است؛ حال چه بخواهیم این ابیات را حمل بر آثار و تبعات لقمه حلال و حرام تفسیر کنیم، یا این تفسیر را بپذیریم که مولانا در این‌گونه ابیات درصدد تعریف لقمه حلال و حرام از روی آثارشان است؛ یعنی حلیت و حرمت لقمه را از آثاری که در قلب و روح انسان می‌گذارند می‌توان باز شناخت. به هر حال این‌که لقمه بذری است که آثار معرفتی دارد، نزد مولانا امری مسلّم و جزء اصول فکری جدی اوست. (زمانی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۱۶) به چند مورد از این ابیات اشاره می‌کنیم؛

عاشق نانی تو چون نادیدگان	تو چه دانی ذوق آب دیدگان
آن بود آورده از کسب حلال	لقمه‌ای کو نور افزود و کمال
آب خوانش چون چراغی را کشد	روغنی کاید چراغ ما کشد
عشق و رقت آید از لقمه حلال	علم و حکمت زاید از لقمه حلال
جهل و غفلت زاید آن را دان حرام	ور ز لقمه تو حسد بینی و دام
دیده‌ای اسی که کره خر دهد؟	هیچ گندم کاری و جو بر دهد
لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها	لقمه تخمست و برش اندیشه‌ها
میل خدمت عزم رفتن آن جهان	زاید از لقمه حلال اندر دهان

(مولوی، ۱۳۶۹: ۸۰)

مولانا در دفتر چهارم نیز در حکایت دیدن درویش، جمع مشایخ را در خواب و در خواست‌کردن روزی حلال بی مشغول شدن به کسب و از عبادت ماندن و ارشاد ایشان او را که از میوه‌های کوهی بخور و در- نتیجه آن واجد ادراکات جدید شد به‌گونه‌ای که چشمه‌های حکمت و معرفت در قلبش جوشیدن گرفت و هرگاه آن معارف بر زبانش جاری می‌شد افهام و عقول از شنیدن معارف بدیع و بکر واله و حیران می‌شدند، بدین حقیقت اشاره کرده است. (زمانی، ۱۳۸۱، ج ۴: ۵۱۶)

۲.۸. هوا و هوس نظیر خشم و شهوت

مولانا در مورد این اصل هم بارها و بارها در آثارش داد سخن داده است که تا ساحت‌های غیر عقیدتی انسان دارای نزاهت درونی و مبرای از آلودگی‌های روحانی نباشد نمی‌تواند معرفت‌های صحیح داشته باشد و برای امان از حیرت‌های شکاکانه و تشویش‌انگیز باید باطن را پاک داشت.

دان که هر شهوت چو خمر است و چو بنگ پرده‌ی هوش است و عاقل زوست دنگ

هرچه شهوانی ست بند چشم و گوش

مست بود او از تکبر وز جهود

(مولوی، ۱۳۶۹: ۷۲۰)

خمر تنها نیست سرمستی و هوش

آن بلیس از خمر خوردن دور بود

مطابق این ابیات نیز بین ترک هوا و هوس و استشمام بوی حقایق مابعدالطبیعی پیوستگی وجود دارد.

۲.۹. همنشینی با تبهکاران و غافلان

عوامل جامعه‌شناختی از مهم‌ترین عوامل غیر معرفتی مؤثر در تکوین نظام معرفتی انسان نسبت به معنای زندگی به شمار می‌روند؛ جامعه‌شناسی معرفت امروزه به‌عنوان یک دانش نوین می‌کوشد تا علم و فلسفه را به زمینه‌های عینی و اجتماعی آن مرتبط سازد و از این طریق به توجیه چگونگی تکوین نظام‌های اندیشه بپردازد. اصطلاح جامعه‌شناسی معرفت را ابتدا ماکس شلر (۱۸۷۴-۱۹۲۸) مطرح کرد و اندیشمندان دیگری چون کارل مانهایم (۱۸۹۳-۱۹۴۷) به دنبال بررسی پیوندهای بین انواع زندگی اجتماعی و اقسام معرفت و کشف فرایندهای آن رفتند. در آثار مولوی نیز تأثیر زمینه‌های اجتماعی و محیطی بر معرفت به‌ویژه معرفت‌های توحیدی و خداشناسانه به‌طور پراکنده و سر بسته بیان شده است. مثلاً ترک صحبت صالحان و مؤانست با طالحان، فاجران و فاسقان آثار زیان‌باری دارد، که مولانا از میان مضرات آن بیشتر تکیه بر تبعات معرفت‌شناختی آن دارد که انسان را جاهل بلکه گرفتار جهل مرکب می‌کند.

دام بین، ایمن مرو تو بر زمین

عشوه‌های یار بد منیوش هین

(مولوی، ۱۳۶۱: ۱۹۷)

۲.۱۰. نارضایتی انبیا و اولیای خدا از انسان

این عامل نیز از عوامل غیر معرفتی اجتماعی که دارای آثار معرفتی نسبت به فهم حقیقت هستی و معنای زندگی در نگرش مولوی است، ارتباط قلبی انسان با اولیا و انبیا الهی در زمان حیات یا بعد از حیاتشان است. در اندیشه مولوی رضایت یا عدم رضایت قلبی اولیای خدا که در نتیجه رفتارهای انسان حاصل می‌شود آثار معرفتی برای انسان به همراه دارند و می‌توانند مانع یا عامل درک حقیقت برای انسان شوند:

تیه را راه و کران پیدا شدی

گر دل موسی ز ما راضی بدی

(مولوی، ۱۳۶۹: ۲۸۷)

۲.۱۱. عیب‌جویی و عیب‌بینی

از دیگر خصوصیات رفتاری در ساحت اجتماع که از منظر مولانا دارای آثار معرفت‌شناختی‌اند، افتادن در پوستین خلق و تجسس‌های بی‌جهت در امور دیگران و تخصص از معایب و زشتی‌های مردمان است که رهزن درک حقیقتند و انسان را گمراه می‌کنند.

نی از آن باران، از آن باران رب

روز باران است می رو تا به شب

که نمی‌بینند ورا جز چشم جان
تا از آن باران عیان بینی خضر

(مولوی، ۱۳۶۹: ۹۷)

هست باران‌ها جز این باران بدان
چشم جان را پاک کن نیکو نگر

۲.۱۲. ظلم و بی عدالتی

مولانا معتقد است اگر تجاوز به حریم حقوق دیگران و ستیزه‌جویی و بی‌انصافی ملکه آدمی شود، او را در غباری از خودشیفتگی و از خود بیگانگی فرو می‌برد و گرفتار توهم کمالش می‌کند. در دفتر اول مثنوی در احوال پادشاه جهودی که نصارا را می‌کشت، معتقد است در او توهمی از اندیشه‌ی صحیح و کمال ایجاد شده بود و این توهم نتیجه‌ی کشتارها و رفتارهای ظالمانه‌ی قبلی اوست و این حکایت کاشف از معرفت‌زدا بودن ظلم و بی‌عدالتی نزد مولوی است؛ چرا که در این حکایت بیان می‌کند که کشتارهای ظالمانه و بی‌رحمانه آن پادشاه جهود او را دچار معرفت‌های معکوس کرده و موجب شده زشتی‌ها را زیبا ببیند و به اعمال شوم خود اعتبار مثبت ببخشد:

که پناهم دین موسی را و پشت

صد هزاران مومن مظلوم کشت

(مولوی، ۱۳۶۹: ۲۳)

۲.۱۳. عشق و نفرت

اگرچه مولانا وفق مشرب عارفانه خویش، عشق را مهم‌ترین و پرکاربردترین و ارزشمندترین مقوله هستی می‌داند و در وصف آن با هیجان خاصی سخن گفته و همگان را بدان ترغیب می‌کند، به‌گونه‌ای که دور گردون را ز موج عشق می‌داند و فلسفه خلقت انسان را نیز عشق به حقیقت هستی معرفی می‌کند و همچنین بالاترین کمال قابل تصور برای نوع بشر را عاشق حق شدن می‌داند (کمپانی زارع، ۱۳۹۲: ۸۱)، ولی همین عشق را دارای خاصیت معرفت‌سازی و معرفت‌سوزی می‌داند و معتقد است اگر انسان از سویدای دل عاشق حقیقت شود حق نیز جمال کامل خود را به او می‌نمایاند ولی عشق در بعضی مواضع انسان را از شناخت همه ابعاد یک امر محروم می‌کند و لذا توصیه می‌کند برای پیمودن راه عشق و در امان شدن از رهنمان، باید از دستورها و اوامر مرشد راه مدد جست تا راه را از چاه بنمایاند. از سوی دیگر معتقد است عشق بی‌جا و محبت افراطی به کسی یا چیزی انسان را از شناخت جامع آن محروم می‌کند، همچنین نگاه تنفرآمیز به یک حقیقت انسان را در شناخت آن گرفتار مغالطه تحویلی‌نگری می‌کند.

کو به دیده بی‌غرض سر دیده است

گفت شاهد ز آن به‌جای دیده است

پرده باشد دیده‌ی دل را غرض

مدعی دیده است، اما با غرض

تا غرض بگذاری و شاهد شوی

حق همی خواهد که تو زاهد شوی

بر نظر چون پرده پیچیده بود

کین غرض‌ها پرده دیده بود

حبک الاشیاء یعمی و یصم

پس نبیند جمله را با طم ورم

(مولوی، ۱۳۶۹: ۱۰۶۲)

تنفر و اشمئزاز نیز شناخت‌های واقعی انسان را تیره و تار می‌کند و جمال حقیقت را از چشمان انسان می‌پوشاند:

با پدر از تو جفایی می‌رود	آن پدر در چشم تو سگ می‌شود
آن پدر، سگ نیست تأثیر جفاست	آن چنان رحمت نظر را سگ نماست
گرگ می‌دیدند یوسف را به چشم	چون که اخوان را حسودی بود و خشم
با پدر چون صلح کردی خشم رفت	آن سگی شد گشت بابا یار تفت

(همان: ۷۰۴)

حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِيكَ يُصِيْمٌ نَفْسُكَ السَّوْدَاءُ جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمُ

(همان: ۲۹۷)

(یعنی: عشق تو نسبت به اشیا تو را کور و کر می‌کند. با من ستیزه مکن؛ زیرا که نفس سیاه‌کار تو چنین گناهی مرتکب شده است.)

۲.۱۴. اغراض پلید و منفی

از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار در درک معنای زندگی و بهره‌مند شدن از برکات این فهم در اندیشه‌های مولوی، دخالت عوامل غیر شناختی نظیر اراده، ملکات نفسانی و الگوهای رفتاری، امیال، عواطف و اغراض در نگرش‌های انسان نسبت به معنای زندگی است. به عبارت دقیق‌تر مولوی درک معنای زندگی را متأثر از ساحت‌های غیر عقیدتی می‌داند. در نگاه او چه بسا سبک زندگی و رفتاری انسان موجب مات شدن نظام ارزشی و گم شدن هدف زندگی و نهایتاً سرگردانی و ناآرامی و بی‌قراری شود. به عنوان مثال مولوی حیات طماعانه که در آن وصف طمع بر وجود انسان غالب است را، موجب محرومیت از تحلیل‌های صحیح در باب فلسفه‌ی حیات و معناداری زندگی می‌داند، چرا که آرزو و طمع پوچی معرفت را در باب معنای زندگی به دنبال خواهد داشت.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

(همان: ۲۳)

یا مثلاً رشوه دیده‌ی حق‌بین انسان را کور می‌کند و صفای باطن و درک درست را در انسان مغشوش می‌کند. (همان: ۲۹۷) همچنین مولوی معتقد است نیت و اغراض فاسد اعوجاج در معنای زندگی را موجب خواهد شد. (همان: ۱۹۱) یا در خصوص عوامل رفتاری در درک معنای زندگی می‌فرماید:

صد هزاران خوی بد آموخته دیده‌های عقل و دل بر دوخته

(همان: ۶۷۹)

۲.۱۵. دروغ‌گویی

از دریچه‌ی نگاه جلال‌الدین یکی از الگوهای رفتاری و ملکات نفسانی که دارای آثار ویرانگر معرفت‌شناختی است، رذیله دروغ‌گویی است که در صورت مداومت بر آن تمام شخصیت انسان مغلوب و واژگونه می‌شود. به گونه‌ای انسان دچار کژبینی و کژاندیشی و تحلیل‌های کژ می‌شود.

بر دروغان جمع می‌آید دروغ الخیثات للخیثین زد فروغ

(همان: ۳۳۶)

نتیجه‌گیری

فهم معنای زندگی انگاره انسان را نسبت به خدا، خود و جهان و همه‌ی پدیده‌های پیرامونی افراد چه آن‌ها که ملموس و قابل درک است و چه حقایق نامرئی تغییر می‌دهد، پرداختن به مسایل مربوط به انسان و خدا و جهان در جهت سلامت روانی و حل مشکلات روانی و پیش‌گیری و ارتقای سطح سلامت روانی جامعه مفید باشد. مثنوی مولانا یکی از منابع غنی روان‌درمانی در سایه معنانشناسی زندگی است؛ مولانا در مثنوی از یک سو به زبان شعر سخن گفته؛ شعردرمانی یکی از روش‌های شناخته شده روان‌درمانی است، که با ایجاد ارتباط میان تجربیات درونی و بیرونی به فرد کمک می‌کند تا ضمن افزایش توان خودآکتشافی، آشفتگی‌های روانی خویش را بزدايد و حقایق و زیبایی‌های زندگی را دریافت کند و از سوی دیگر با ایجاد خودشناسی و خودشکوفایی انسانی و الهی در فرد است. مولانا در تمام آثار خود به‌ویژه در مثنوی هدفی جز ایجاد این خودشکوفایی ندارد، می‌توان گفت کارکرد روان‌درمانی عارفانه در مثنوی حضوری ملموس دارد تا بدین‌وسیله رنج‌های درون آدمی تسکین یابد و با اتصال به سرچشمه‌ی لایزال هستی و منبع قدرت مطلق، حیات و قدرت حقیقی را تجربه کند. مولانا در نشان دادن راه و روش سالم زیستن طبق فطرت انسانی، آموزه‌ها و مفاهیم دینی را بسیار گسترده و فراگیر به کار می‌گیرد؛ همان روشی که از آن با عنوان مذهب درمانی یاد می‌کنند و خود به زیر شاخه‌هایی تقسیم می‌شود؛ او طبیب حاذقی است که خوب می‌داند هرگاه روح از سرچشمه‌ی هستی دور شد، دردمندانه آرامش را جست‌وجو می‌کند. مولوی برای ایجاد این آرامش، او را به ذکر و یاد خداوند، خواندن قرآن و دعا کردن فرا می‌خواند، آشتی انسان خطاکار را با معبود خطابخش از در توبه می‌نگرد، امید را در او زنده می‌کند و وی را به شیوه‌ی درمان از طریق اضداد سوق می‌دهد. وی در بایدها و نبایدها، در حقیقت شیوه‌ی روان‌درمانی هدایتی را به کار می‌گیرد تا موجبات سلامت فرد و جامعه را فراهم کند. از دیدگاه مولانا توجه به واقعیت‌ها، اوها م بی‌اساس را از صفحه‌ی روح و جان آدمی می‌زداید و سلامت روانی را به او هدیه می‌دهد؛ وی با دعوت انسان‌ها به واقع‌بینی، از روش واقعیت‌درمانی استفاده می‌کند. آن‌جا که زبان از بیان واقعیت‌ها قاصر می‌ماند و یا واقعیت‌ها نمی‌توانند بر روان نآرام انسان مرهم بگذارند، مولانا با زیرکی، طنز را به خدمت می‌گیرد تا با زبانی لطیف و رمزگونه،

تلخی‌ها را به شیرینی مبدل سازد و آرامش را به مخاطب پیشکش کند، همان شیوه‌ای که با عنوان طنز درمانی شناخته می‌شود.

منابع

قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.

۱. استیس. و. ت (۱۷۶۶). «در بی معنایی معنایی هست»، ترجمه اعظم پویازاده، تهران، نشر ادیان.
۲. آذربایجانی، مسعود (۱۳۸۵). درآمدی بر روان شناسی دین، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. اسمیت، ادوارد، (۱۳۸۵). زمینه‌ی روانشناسی اتکین سونوهیلگارد، ترجمه حسن رفیعی و محسن ارجمند. تهران.
۴. انقروی، اسماعیل، (۱۳۸۰). شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران.
۵. پسندیده، عباس، (۱۳۸۹). هنر رضایت از زندگی، قم، معارف.
۶. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۳). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی.
۷. تامسون، رزماری، (۱۳۸۸). نظریه‌ها و فنون مشاوره، ترجمه معصومه اسماعیلی، تهران، علمی و فرهنگی.
۸. جعفری، محمدتقی، (۱۳۷۹). مولوی و جهان‌بینی‌ها، تهران، مؤسسه‌ی تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۹. جمعی از نویسندگان، (۱۳۸۹). معنای زندگی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۰. جیمز، ویلیام، (۱۳۷۲). دین و روان، ترجمه علی قائمی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۱. حسینی، نجم‌السادات، (۱۳۹۳). تأثیر عوامل غیر معرفتی بر باورهای دینی، قم، شر ادیان.
۱۲. حسینی، ابوالقاسم (۱۳۸۵). اصول بهداشت روانی (بررسی مقدماتی اصول بهداشت روانی، روان‌درمانی و برنامه‌ریزی در مکتب اسلام)، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۳. خشوعی، مهدیه سادات (۱۳۸۶). روان‌شناسی شوخ‌طبعی، اصفهان، کنکاش.
۱۴. دباغ، سروش (۱۳۸۴). سکوت و معنا، تهران، صراط.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸). بحر در کوزه، تهران، علمی - فرهنگی.
۱۶. _____، _____ (۱۳۷۷). پله پله تا ملاقات خدا، تهران، انتشارات علمی.
۱۷. _____، _____ (۱۳۷۹). سرنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی.
۱۸. زمانی، کریم (۱۳۸۱). شرح جامع مثنوی، چاپ ششم، انتشارات اطلاعات، تهران.
۱۹. شریعت باقری، محمدمهدی (۱۳۹۱). مطالعه‌ی تطبیقی نظریات مولوی و مزلو درباره‌ی انسان سالم.
۲۰. شیمیل، آن ماری (۱۳۸۲). شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ چهارم، انتشارات علمی فرهنگی.
۲۱. شفیع‌آبادی، عبدالله و ناصری، غلامرضا (۱۳۸۰). نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی،

۲۲. علی زمانی، امیرعباس (۱۷۶۱)، خدا، زبان و معنا، قم: انتشارات آیت عشق.
۲۳. -----،----- (۱۷۶۷). «ایمان دینی ورنج‌های وجودی»، مجله پژوهش‌های فلسفی-کلامی، سال پنجم، شماره ۲۰-۲۱.
۲۴. -----،----- (۱۷۶۶). سخن گفتن از خدا، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
۲۵. عربیان، علی، (۱۳۸۵). گنج روان، اصفهان: آشنا.
۲۶. فرانکل، ویکتور، (۱۳۷۱). انسان در جستجوی معنی، ترجمه مهینا صلائی و صالحیان، تهران،
۲۷. _____ (۱۳۷۲). پزشک و روح، ترجمه فرخ سیف بهرام، درس، [ابی‌جا]،
۲۸. فردوسی، سیمما (۱۳۹۱). بهداشت روانی، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران،
۲۹. کامو، آلبر (۱۷۶۴). دلهره‌ی هستی، ترجمه محمدتقی غیاثی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
۳۰. کریمی، عبدالعظیم (۱۳۸۳). عشق‌درمانی (روان‌درمانی عارفانه)، تهران: دانژه.
۳۱. محمدی، یوخابه و همکاران (۱۳۸۹). اثر شعر درمانی گروهی بر کاهش نشانه‌های افسردگی.
۳۲. فروزان‌فر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۳)، شرح مثنوی شریف، چاپ هفتم، انتشارات علمی فرهنگی.
۳۳. کمپانی زارع، مهدی (۱۳۹۲)، مولانا و مدرسه عشق، تهران، نگاه معاصر.
۳۴. موفق، علیرضا (۱۳۸۸)، معنای زندگی، کانون اندیشه جوان، تهران.
۳۵. ملکیان، مصطفی (۱۷۶۵). مهر ماندگار، تهران: نشر نگاه معاصر.
۳۶. مک کواری، جان (۱۷۷۶). مارتین هایدگر، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران. انتشارات گروس.
۳۷. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۹). مثنوی معنوی، چاپ سوم، تصحیح نیکلسون، مقدمه استاد فروزان-فر، تهران: میلاد.
۳۸. نذیر قیصر (۱۳۸۹). معنای زندگی از نگاه مولانا و اقبال، ترجمه محمد بقائی، تهران. مولا.
۳۹. وزین‌پور، نادر (۱۳۷۵). آفتاب معنوی (چهل داستان از مثنوی)، تهران: امیرکبیر.
۴۰. وال، ژانورژ هورنو و دیگران (۱۷۷۲). نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۴۱. هاشمی، جمال (۱۳۸۲). پیغام سروش (مکتب مولانا و روان‌شناسی نوین)، تهران: شرکت سهامی انتشارات.
۴۲. هیک، جان (۱۷۶۶). «معنای دینی زندگی»، در معنای زندگی، ترجمه اعظم پویازاده، تهران